
امید به رویش های انقلاب اسلامی در گام دوم انقلاب بر اساس سنّتِ الهی «إِخْرَاجِ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ»

سعید حسنی^۱

چکیده

تأثیر منفی تربیت ریزش‌های انقلاب اسلامی بر نسل کنونی، موجب برخی نگرانی‌ها نسبت به آینده انقلاب شده است. هدف مقاله حاضر، مطالعه تفسیری سنّتِ الهی «إِخْرَاجِ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ»، به عنوان مستندی برای امیدواری نسبت به رویش عناصر مؤمن و انقلابی می‌باشد؛ که با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به تفسیر اجتهادی و روایی آیاتی با محوریت آیه ۲۷ سوره آل عمران پرداخته است. مطالعه انجام شده پیرامون این آیات نشان می‌دهد، پدیدآوردن افراد مؤمن از نسل افراد کافر، از سنّت‌های مطلق خداوند است، و اگر حیات ایمانی، معنا و مراد منحصر از حیات در کلمات «حیّ» و «میت»، نباشد، قدر متیقّن از معنای جامع حیات به نحو مشترک معنوی است. در نتیجه، با توجه به این سنّتِ الهی می‌توان گفت: ریزش‌های انقلاب در نسل حاضر، سبب انحطاط قطعی نسل آینده نبوده و امید به رویش نسل جوان، مؤمن و انقلابی مورد انتظار است.

واژگان کلیدی: سنّتِ الهی، إخراج، حیّ، میت، رویش‌های انقلاب اسلامی، بیانیه گام

دوم انقلاب.

مقدمه

بیان مسئله و اهداف تحقیق

عبرت‌های قصص قرآنی و مسلمات تاریخی گویای آن است که با پیروزی جبهه حق، در سلسله مبارزات جبهه حق علیه باطل، تهاجمات شیاطین انس و جن ادامه یافته و به ریزش‌هایی در میان جبهه مؤمنین منجر شده؛ و گروهی را از صراط استقامت بر آرمان توحید جدا کرده است (مطهری، ۱۳۸۴، ۴۸ - ۵۸). انقلاب اسلامی مردم ایران در قرن حاضر نیز در امتداد سلسله نبردهای منادیان توحید و عدالت قلمداد می‌شود (مطهری، ۱۳۸۷، ۲۶ و ۶۸). در تاریخ انقلاب اسلامی ایران به خاطر تهاجم فرهنگی ریزش‌هایی صورت گرفته و عده‌ای انقلابی فرسوده پشیمان، به دلایل گوناگون، زندگی راحت و سازش را ترجیح دادند و از آرمان انقلاب اسلامی جدا شده‌اند (همان، ۵۳۴)؛ هرچند رویش‌های انقلاب بسی فراتر از ریزش‌هاست (<https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>). بیانیه گام دوم انقلاب، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲. در نتیجه با مشاهده ریزش‌های انقلاب در نسل کنونی، و تأثیرگذاری تربیتی ایشان در محیط خانواده و جامعه، بر نسل آینده، و در پی آن گمان به سیر نزولی و انحطاط نسل‌ها به طور مستمر، ممکن است نگرانی و ناامیدی ایجاد کند. که به نظر می‌رسد منشأ این ناامیدی، عدم توجه به سنت الهی «إخراج الحی من المیت» در فلسفه نظری تاریخ از منظر قرآن می‌باشد. در پژوهش حاضر معرفی این سنت الهی به عنوان نویدی امیدبخش به رویش‌های انقلاب و ابطال گمان مذکور، دنبال می‌شود.

اهمیت موضوع

اهمیت مقوله «امید صادق و متکی به سنت‌های الهی» در فرایند انقلاب اسلامی، یکی از شواهد ضرورت و اهمیت این پژوهش است. موضوعی که در نخستین توصیه بیانیه مهم گام دوم انقلاب اسلامی، کلید همه قفل‌ها دانسته شده است، به نحوی که ریشه‌ای ترین

جهاد، مبارزه با ناامیدی خوانده شده است (<https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>، بیانیه گام دوم انقلاب، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲). از سوی دیگر مصداق‌یابی سنّت‌های الهی در قرآن، مخصوصاً سنّت‌هایی که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است، ضرورت این تحقیق را روشن‌تر می‌کند.

سؤالات تحقیق

سنّت الهی «إخراج الحیّ من المیت» چه مستندات قرآنی و روایی دارد؟ مراد از حیات و ممات در این سنّت الهی چیست و استعمال واژه‌های حیات و ممات در مورد مؤمن و کافر به نحو استعمال حقیقی است و یا از باب تشبیه و استعاره به کار رفته است؟ استناد به این سنّت الهی در مورد رویش‌های انقلاب اسلامی چگونه صورت می‌گیرد؟

روش تحقیق

با استقراء آیاتی که عباراتی با مضمون «إخراج الحیّ من المیت» در آن‌ها به کار رفته است، آیات متعدّدی از جمله آیات «۲۷ سوره آل عمران، ۹۵ سوره انعام، ۳۱ سوره یونس و ۱۹ سوره روم» یافت شدند که مطالعه تفسیری حاضر، با روش تفسیر اجتهادی و روایی و با محوریت آیه ۲۷ سوره آل عمران انجام شده است. همچنین برخی روایات مرتبط با آیه ۲۵ سوره فتح و شواهد تاریخی، مؤید این برداشت قرآنی تلقی گردیده‌اند.

۱. پیشینه تحقیق

در مورد فلسفه نظری تاریخ و اقسام سنّت‌های الهی در قرآن، علاوه بر تفاسیر ترتیبی مرتبط با آیات این حوزه، آثار متعدّدی به نگارش درآمده است که هرکدام نوآوری‌هایی داشته‌اند، و قدر مشترک آن‌ها پرداختن به سنّت‌های الهی به عنوان جریان یافتن قوانین تدبیر عالم در تحولات اجتماع بشری است (سلیمانی، ۱۳۹۲، ۴۲ - ۵۲)؛ و برخی از سنّت‌های الهی نیز نسبت به پیروزی نهایی مؤمنین و مستضعفین، نوید بخش می‌باشند

(مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ۴۸۳ - ۴۹۰). همچنین به طور اجمالی و گذرا به وجود سنت عام «إخراج الحی من المیت» اشاره شده است (سبحانی، ۱۴۲۰، ۳۷۳/۶). اما در آثار پژوهشی مرتبط با این مقوله، معرفی این سنت الهی به عنوان یک سنت نوید بخش برای مؤمنین انقلابی یافت نگردید.

۲. مفهوم شناسی

۱.۲. رویش‌های انقلاب اسلامی

این تعبیر در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی به کار رفته است (<https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>، بیانیه گام دوم انقلاب، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲). و به معنای جوانه زدن نیروهای مؤمن و انقلابی و تربیت شدن معنوی و تبدیل شدن ایشان به عناصر کارآمد در جهت تحقق اهداف انقلاب است.^۱

گویا این تعبیر از تشبیه آیه ۲۹ سوره فتح الهام گرفته شده است. چرا که خداوند در این آیه می‌فرماید: «ویژگی یاوران [انقلابی] [حضرت] محمد ﷺ در انجیل اینگونه است که آن‌ها همانند کشت و زرع هستند که خداوند جوانه‌های آن را "رویانیده" و تقویت کرده تا محکم شده و بر ساقه‌های خود ایستاده‌اند، به طوری که خود کشاورزان را به تعجب وامی‌دارد» (فتح، ۲۹).

۱. ایشان در توضیح مقصود از ریزش‌ها و رویش‌های انقلاب اسلامی می‌فرماید: «چه طور می‌شود که رویش‌ها در يك ملت از ریزش‌ها بیشتر است؟ بله، ریزش‌هایی وجود دارد؛ کسانی هستند که از راه برمی‌گردند، کسانی هستند که احساس خستگی می‌کنند، کسانی هستند که به گذشته خودشان شك می‌کنند، کسانی هستند که به لبخند دشمنان و فریب دغلكاران از راه در می‌روند؛ اما در مقابل، مردان و زنان شجاع آگاه آشنا با حقایق زمانه و مسلط بر بسیاری از مسائل گوناگون سیاسی - که آن روز مطرح نبود وجود نداشت - در جامعه ما حضور دارند؛ این‌ها رویش‌های جدیدند» (<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21257>، در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان

۲.۲. سنت الهی

برخی واژه شناسان متقدم، سنت را از ریشه «سنن» دانسته‌اند و جریان یافتن فراگیر و با سهولت را از مقومات معنای سنت برشمرده‌اند (ابن فارس، ۱۴۲۹، ۴۵۳). و برخی واژه شناسان متأخر، ریشه اصلی مفهوم سنت را جریان یافتن منضبط و قانون مند یک امر می‌دانند که این امر و جریان یافتن آن، در ظهور صفت یا رفتار یا سخن می‌باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰، ۲۸۸/۵). در عبارت سنت الهی، که یک ترکیب وصفی است، سنت منسوب به خداوند اراده شده و گاهی به صورت ترکیب اضافی به صورت «سنت الله» به کار می‌رود. استعمال «سنت الله» در قرآن از معنای لغوی فاصله‌ای نگرفته است و جریان یافتن اوامر خداوند در هستی به صورتی منضبط و مطابق با تقدیرات الهی، «سنت الله» دانسته شده (همان) که عادتی در حال جریان، خطاب شده است (طبرسی، ۱۴۲۵، ۲۸۰/۶)؛ و علاوه بر این که هدایت موجودات به سوی کمال مطلوبشان، از سنت‌های الهی دانسته شده است (طباطبایی، ۱۴۲۲، ۴۱۱/۱۹)؛ سنت‌های الهی در رفتارهای اجتماع بشر تجسم می‌یابند و تغییرناپذیر و همچنین تبعیض ناپذیر هستند (همان، ۳۴/۵؛ سلیمانی، ۱۳۹۲، ۱۴۶). پس به طور خلاصه، سنت الهی، به معنای شیوه و روشی است که خداوند امور عالم و آدم را بر اساس آن تدبیر و اداره می‌کند و اراده و مشیت خود را به صورت «سنت» یعنی به صورت قانون کلی در عالم به جریان در می‌آورد؛ هرچند ممکن است با استفاده از اسباب طبیعی و عادی، یا فوق طبیعی و غیبی و یا به طور غیر مستقیم انجام پذیرد، که با اختیار انسان نیز منافات ندارد (مطهری، ۱۳۸۶، ۱۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ۴۶۹-۴۷۰).

۳.۲. «إخراج الحي من الميت»

واژه «إخراج» از نظر صرفی، مصدر باب افعال و از ماده «خرج» به معنای بیرون رفتن از چیزی (ابن فارس، ۱۴۲۹، ۲۹۵؛ طبرسی، ۱۴۲۵، ۳۴۱/۹)؛ و بروز کردن و بیرون زدن چیزی از محل قرار و مکانش و یا حالتش معنا شده است، که متضاد با واژه‌های «وُلوج» و «دُخول» در مکان یا زمان یا عمل خاص است (راغب اصفهانی، ۲۷۸، ۳۰۹، ۸۱۷ و ۸۸۳). بنا براین

زمانی که به باب افعال می رود به معنای بیرون بردن یک چیز از مکان یا حالت آن چیز است. با این حساب، در مفهوم «إخراج یک موجود از موجود دیگر»، مفهوم «حرکت دادن آن شیء از مکان عینی یا انتزاعی آن به عنوان مبدأ خروج»، مستتر است.

واژه «حیّ» به طور اجمالی به معنای موجود زنده، و واژه «میّت» به معنای موجود غیر زنده است که این دو واژه متضاد می باشند (ابن فارس، ۱۴۲۹، ۲۷۱). در استعمالات قرآنی، «حیات» در مقابل «موت و هلاک»، و در مورد حیات گیاهی، حیوانی، انسانی، ایمانی، اخروی، دنیوی و حیّ بودن خداوند به کار رفته است (مصطفوی، ۱۴۳۰، ۳۹۴/۲). در تبیین ماهوی و فراتر از شرح الاسم، حیات را با آثار آن یعنی قابلیت صدور فعل و داشتن ادراک و احساس، تبیین کرده اند (طباطبایی، ۱۴۳۰، ۲۷۴/۲؛ مصطفوی، ۱۴۳۰، ۳۹۲/۲). در برخی پژوهش‌ها در تبیین ماهیت حیات و ممات از نظر فلسفه و قرآن، بر اساس فلسفه صدرایی، «حیات» را به معنای چگونگی وجود شیء به طوری که آثار مطلوب آن، مترتب شود، دانسته اند و «موت» را به معنای مترتب نشدن آثار مطلوب بر شیء معنا کرده اند. بنابراین، انسانی که به ظاهر نفس می کشد، اما آثار مطلوب انسانی از او صادر نمی شود، مرده است و حیات انسانی که وابسته به حیات معنوی انسان است را ندارد، بلکه تنها حیات حیوانی دارد (دژکام و عباس زاده جهرمی، ۱۳۸۸، ۴۴).

با توجه به معنای مفردات این عبارت، می توان گفت معنای حقیقی عبارت «إخراج الحیّ من المیّت»، بیرون آوردن یک موجود زنده از درون یک موجود مرده به عنوان مکان خروج، است؛ و در این جا بر اساس استعمال حقیقی، به معنای بیرون آوردن از ممات و مردگی که یک حالت می باشد، به کار نرفته است. چرا که اگر مراد از «میّت» که «اسم ذات» و قابل «حمل هو هو» است، «ممات» و حالت سابقه همان موجود حیّ باشد؛ درحالی که «ممات»، «اسم معنی» و قابل «حمل ذو هو» است؛ در استعمال واژه «المیّت»، مجاز لفظی به علاقه و اعتبار «ماکان» به کار رفته است؛ مخصوصاً بنابر این که موافق نظر مشهور اصولیون، الفاظ مشتق اصولی را وضع شده برای «متلبس بالفعل به مبدأ اشتقاق» بدانیم (ر.

ک: خراسانی، ۱۴۳۰، ۴۵؛ هاشمی، ۱۳۸۸، ۱۷۳).

۳. مبانی نظری تحقیق

۱.۳. جایگاه مهم امید صادق در گام دوم انقلاب اسلامی

رهبری معظم انقلاب اسلامی در بیانیه گام دوم انقلاب می‌فرماید: «نخستین توصیه من، امید و نگاه خوشبینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. این جانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جسته‌ام، اما خود و همه را از ناامیدی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر می‌دارم... در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و ناامیدی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شما است» <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21257>. بیانیه گام دوم انقلاب، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲) این توصیه، الهام گرفته از آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام است؛ زیرا امیدوار شدن به دستیابی به نتیجه، اولین قدم در راه طلب و خواستن و حرکت به سوی مطلوب است (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۴۳/۲). در روایات معصومین علیهم‌السلام، از داشتن امید کاذب و بدون پشتوانه منطقی نهی شده است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۸۹، ۳۷۵/۴) و از سوی دیگر بر ضرورت امید داشتن به رحمت و نصرت الهی با تأکید بر سنت‌های الهی و انجام تکالیف ایمانی، مخصوصاً امید به فرج و ظهور موعود تأکید شده است (صافی گلپایگانی، ۱۴۳۰، ۲۰۳/۳-۲۳۵).

۲.۳. اقسام سنت‌های الهی در قرآن

سنت‌های الهی که در قرآن بیان شده‌اند، برخی مربوط به سنت‌های الهی در حیات اخروی و برخی مربوط به جریان و بروز در حیات دنیوی هستند. در این نوشتار پیرامون دسته دوم بحث می‌شود. برخی سنت‌های الهی در مورد ربوبیت تکوینی و هدایت عمومی خداوند نسبت به تمام موجودات هستند (طباطبایی، ۱۴۲۲، ۴۱۱/۱۹) و برخی مخصوص به انسان می‌باشند. دسته دوم برخی در مورد زندگی فردی و روش‌های تربیتی خاص و هدایت

«ایصال إلى المطلوب» هستند و برخی در مورد زندگی اجتماعی بشر می‌باشند. دسته اخیر برخی مطلق و بدون شرط، و برخی مشروط به نوع رفتار انسان‌ها می‌باشند. به طور مثال سنت ابتلا و إمهال از سنت‌های مطلق؛ و سنت نصرت مؤمنین و املاء و استدراج نسبت به کفار، از سنت‌های مشروط می‌باشند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ۴۶۹ - ۴۷۰؛ حسنی، ۱۳۹۸، ۱۲۶ - ۱۲۸).

۴. یافته‌های تحقیق و تحلیل آن‌ها

باتوجه به این که محور بحث تفسیری حاضر بر آیه ۲۷ سوره آل عمران است، و این آیه با آیه ۲۶ در یک سیاق قرار گرفته است، در ابتدا متن و ترجمه این دو آیه ذکر می‌گردد:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَزُوقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛

«بگو: «بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر که خواهی، فرمانروایی را باز ستانی؛ و هر که را خواهی، عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ همه خوبیها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی؛ شب را به روز در می‌آوری، و روز را به شب در می‌آوری؛ و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده خارج می‌سازی؛ و هر که را خواهی، بی حساب روزی می‌دهی» (آل عمران، ۲۶ - ۲۷).

آراء مفسرین نسبت به عبارت «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» فضل بن حسن طبرسی^(قده) در تفسیر آیات ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران در مورد عبارت «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَتُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» ۲ نظریه را ذکر می‌کند. قول اول، این است که مراد از «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ»، را تولد موجود جاندار از نطفه بی جان و «تُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» را خلق کردن نطفه بی جان از موجودات زنده دانسته است. قول دوم مراد از آیه را این طور می‌داند که خداوند تو مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می‌کند. قول اول را به گروهی از صحابه و تابعین از جمله عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، مجاهد بن

جبر (۱۰۴ق)، قتادة بن دعامة بصری (۱۱۸ق)، و سدی که احتمالاً سدی کبیر، اسماعیل بن عبدالرحمن قرشی کوفی (۱۲۸ق) می باشد؛ نسبت می دهد و قول دوم را به حسن بصری (۱۱۰ق) نسبت داده و آن را تفسیر روایت شده از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می داند (طبرسی، ۱۴۲۵، ۲/۲۷۱). وی همچنین در تفسیر آیه ۹۵ سوره انعام و آیه ۱۹ سوره روم نیز همین ۲ نظریه را ذکر کرده است (همان، ۴/۱۱۸؛ ۸/۵۲).

صاحب المیزان در تفسیر آیه ۲۷ سوره آل عمران مراد از «تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» را خارج ساختن مؤمن از کافر و همچنین کافر از مؤمن بیان می کند، زیرا خداوند در قرآن، ایمان را حیات و نور و کفر را مرگ و تاریکی خوانده است. ایشان سپس احتمال می دهد: مراد از این عبارت، معنایی باشد که هم شامل تفسیر یاد شده باشد و هم شامل خلق موجودات زنده مانند گیاه و حیوان از زمین فاقد شعور، و بازگرداندن موجودات زنده به زمین به سبب میراندن آنها، زیرا کلام خداوند، همانند آیه ۱۵ سوره مؤمنون، گویا صریح در این است که خداوند مرده را به زنده و زنده را به مرده تبدیل می کند. زیرا می فرماید ما همان نطفه تطوّر یافته را به خلقتی دیگر، انشاء و ایجاد کردیم و سرانجام شما خواهید مُرد (طباطبایی، ۱۴۲۲، ۳/۱۵۷).

برخی مفسران معاصر نیز باتوجه به کاربردهای «موت» و «حیات» در قرآن، معنای جامع نسبت به حیات و ممات مادی و معنوی و قول به اشتراک معنوی این الفاظ را در این آیه ذکر می کنند، که مصادیق متعددی دارد و شامل پیدایش مؤمن از کافر و کافر از مؤمن نیز می شود. ایشان تفاسیر روایی که تولّد و پیدایش فرزند مؤمن از کافر را برای این عبارت ذکر کرده اند (کلینی، ۱۴۰۷، ۲/۵؛ صدوق، ۱۴۰۳، ۲۹۱) را به صورت احتمالی، تطبیق و مصداق یابی می داند (جوادی آملی، ۱۳/۵۹۷ و ۶۲۰). ایشان همچنین نظر محمد بن جریر طبری (۳۱۰ق) مبنی بر «انصراف آیه از خارج ساختن مؤمن از کافر، که معنایی مفهوم است اما متعارف و شایع نیست» (طبری، ۱۴۱۲، ۳/۱۵۲)؛ را انصرافی بدون دلیل ذکر می کند (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۱۳/۵۹۹).

در تحلیل دیدگاه‌های فوق به نظر می‌رسد دیدگاهی که مراد از فعل «يُخْرِجُ» را به معنای «يُبَدِّلُ» و تبدیل کردن دانه و نطفه بی‌جان به گیاه و حیوان و انسان جاندار قرار داده است، دارای اشکال است، زیرا باتوجه به معنای لغوی واژه «إِخْرَاج» که در قسمت قبل بیان شد، بر خلاف اصل حقیقت و اصل ظهور کلام در مراد استعمالی عمل کرده است. در حالی که هرچند زبان قرآن، زبان عرف خاص است (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۸، ۹۶)، اما اصول و قواعد محاوره عرفی، در خطابات قرآن کریم نیز به کار گرفته شده‌اند (واعظ حسینی بهسودی، ۱۴۳۴، ۱۳۳-۱۳۸؛ مظفر، ۱۴۳۰، ۱/۳۲ و ۳/۱۲۰-۱۳۱). بر این اساس هرگاه در قرآن کریم قرینه‌ای برای اراده معنای مجازی موجود نباشد، همان معنای حقیقی مبانی تفسیر قرار می‌گیرد (رجبی، ۱۳۹۱، ۵۸).

اشکال دیگر این است که در آیه ۱۵ سوره مؤمنون که در مورد دمیده شدن روح در جنین است، واژه «إِخْرَاج» به کار نرفته است تا بخواهد معنای آیه مورد بحث را روشن کند. وانگهی اگر مراد از إخراج حیّ از میّت، همان زنده کردن مردگان، و مراد از إخراج میّت از حیّ، همان میراندن زندگان بود؛ به جهت آنکه تطویل زائد صورت نگیرد می‌فرمود: «يُحْيِي وَيُمِيت».

اشکال سوم بر اساس سیاق این آیه است، زیرا از یک سو إخراج حیّ از میّت به هر معنایی به کار برود، به قضاوت استظهار و برداشت عرف، إخراج میّت از حیّ نیز به همان معنا به کار می‌رود؛ و از سوی دیگر این آیه در سیاق اثبات قدرت خداوند نازل شده است و تبدیل موجود مرده به زنده هرچند اثبات کننده قدرت خداوند است، اما عبارت مجاور آن، یعنی میراندن موجود زنده و خشک نمودن گیاه با طراوت از نظر بلاغی با اثبات قدرت الهی سازگار نیست. زیرا در نظر عرف، ایجاد کردن و نگه داری و بقاء نیاز به خالق و اعمال قدرت دارد، اما خراب کردن و فنا که ماهیت عدمی دارد نیازمند به علت فاعلی و خالق نیست. در حالی که شکستن جبر محیطی، و زایش، پیدایش و بروز موجودات زنده از مبدأ مرده و بروز موجودات مرده از مبدأ زنده اثبات کننده قدرت الهی است.

پس با توجه ماهیت شناسی حیات و ممات که در بحث قبل مطرح شد، و بر اساس

این که مراد از «حیّ» و «میت» به حسب چگونگی هر موجود و آثار مطلوب متناسب با آن دانسته شود؛ ممکن است معنای آیه این طور تطبیق شود که اگر مبدأ خروج با شیء خارج شده واسطه‌ای ندارد، تولّد گیاه زنده از زمین مرده که به مثابه رحم مادری مهربان است و همچنین زایش حیوانات از رحم و کیسه تخم در تخم گذاران، و تولّد نوزاد انسان از رحم مادر که جسمی فاقد ادراک، فعالیت و حیات حیوانی و انسانی است، هرچند دارای حیات نباتی است؛ مصادیقی از «إخراج حیّ از میت» هستند؛ البته مبدئیت زمین مرده برای گیاهان، حیوانات و انسان‌ها بر اساس آیات شروع خلقت از خاک بعید نیست، که با این حساب، به جز گیاهان، میان مبدأ خروج و شیء خارج شده، واسطه وجود دارد.

و همچنین تولّد شکوفه و هسته میوه فاقد حیات نباتی، از درون گیاهان جاندار و یا خارج شدن نطفه و سپس علقه و مضغه فاقد حیات حیوانی [هرچند حیات نباتی دارد] از درون جسم حیوان جاندار،^۱ مصداق «إخراج میت از حیّ» می‌باشند که با توجه به استظهار عرفی و ذوق سلیم بلاغی، می‌تواند در سیاق اثبات قدرت الهی قرار گیرد؛ زیرا مبدأ خروج و شیء خارج شده از درون آن، با یکدیگر تقابل و تضادّ شگفت‌انگیزی دارند.

اشکال چهارم به تفسیر یادشده این است که اگر مراد از إخراج در این آیه تبدیل کردن باشد، ایمان آوردن یک کافر و مرتد شدن یک مؤمن برای تطبیق بر حیات و ممات ایمانی تناسب بیشتری داشت، در حای که چنین برداشتی در روایات مورد اشاره قرار نگرفته و حتّی از سوی باطن‌گرایان نیز مطرح نشده است؛ و وجه آن نیز علاوه بر خلاف ظاهر بودن، ممکن است، عدم ارتباط با سیاق اثبات قدرت الهی باشد. اما تولّد، هدایت و تربیت ایمانی فرزندان مؤمن از نسل و حضانت والدینی کافر؛ و همچنین تولّد و ضلالت و بی‌راه گذاردن فرزندی کافر از صلب و نسل و حضانت والدینی مؤمن در روایات به صراحت بیان شده است؛ که با تفسیر بر اساس معنای حقیقی «إخراج» سازگار است.

۱. همان طور که این بیان، یکی از اقوال و وجوه در تفسیر عبارت «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا» در آیه ۲۸ سوره بقره است.

(طبرسی، ۱۴۲۵، ۱/۱۴۱؛ طباطبایی، ۱۴۲۲، ۱/۱۱۳).

لازم به تذکر است که بیان افعال الهی به صورت غیر مشروط و در قالب فعل مضارع که دلالت بر استمرار دارد (هاشمی، ۱۳۸۸، ۹۷)، می‌تواند بر جریان یافتن اوامر خداوند در هستی به صورتی منضبط و مطابق با تقدیرات الهی، دلالت کند که در اصطلاح «سنت الله» خوانده می‌شود. و بر اساس تقسیمات سنن الهی باید گفت: اگر إخراج حیّ از میّت، منحصر در انسان نباشد، یک سنت عام الهی به شمار می‌رود و اگر مختص به تولید و تربیت انسان مؤمن از کافر باشد، یک سنت مطلق و غیر مشروط، در مورد انسان‌ها محسوب می‌گردد. زیرا اجرای آن منوط به انجام رفتار خاصی از سوی بندگان نشده است.

نحوه استعمال «حیّ» و «میّت» در مورد «مؤمن» و «کافر» در قرآن و روایات، از جهت استعمال حقیقی یا مجازی بودن

برخی مفسرین استعمال قرآنی واژه «حیّ» برای مؤمن و «میّت» برای کافر را از باب استعاره دانسته‌اند. زیرا مؤمن به دلیل داشتن نور و بینایی، ادراک و تحرّک دارد و خیر و شر را می‌شناسد و مانند انسان زنده است. برخلاف کافری که در ظلمات، متحیر و گمگشته مانده و مانند مردگان بی‌تحرّک است (طبرسی، ۱۴۲۵، ۱۵۱/۴).

این رویکرد، به دلیل این است که معنای موضوع له واژگان حیات و موت را، حیات مادی دانسته‌اند.

علامه طباطبایی (قده) در تفسیر آیه ۱۲۲ سوره انعام، با انتقاد به این رویکرد و غیر عمیق خواندن آن، و با عنایت به آیات دیگری از قرآن؛ استعمال حقیقی حیات برای انسان را فراتر از حیات نباتی و حیوانی و متناسب با حالت مطلوب انسان که همان نورانیّت و تأله و ایمان است، دانسته و حیات طیّبه و گوارا را از اثرات آن می‌داند. ایشان می‌فرماید همانطور که استعمال واژه «حیّ» برای حیوان، نسبت به استعمال آن برای گیاهان سزاوارتر است و اولویّت و تقدّم دارد، اراده حیات ایمانی در مورد حیات انسان نیز، از معنایی که عموم مردم از استعمال حیات در مورد انسان به ذهن می‌آورند و در شأن حیات حیوانات می‌باشد، سزاوارتر است؛ و ایشان کلام را بر اساس مجازگویی که از عنایت لفظی تجاوز نمی‌کند،

جاری نمی‌داند (طباطبایی، ۱۴۲۲، ۶۹/۷ و ۳۴۸-۳۵۰).

در ارتباط با این رویکرد تفسیری علامه طباطبایی (قده)، می‌بایست خاطر نشان کرد، برخی قرآن پژوهان معاصر در مباحث علوم قرآنی، مبحثی با عنوان «حقیقت قرآنی»، به مثابه حقیقت شرعی در علم اصول فقه « مطرح نموده‌اند. ایشان معتقدند هرگاه در سخنان یک گوینده یا گروه خاص، استعمال واژه‌ای در معنا یا موردی خاص، به قدری تکرار شود که از آن پس، هرگاه آن واژه گفته شود، همگان از آن واژه، معنا یا مورد خاص را می‌فهمند، به گونه‌ای که اگر معنای دیگر یا مصداق‌های دیگر مراد باشند، گوینده باید آن را با قرینه بفهماند؛ و در این صورت گفته می‌شود که این واژه در آن معنا یا مورد حقیقت شده است، و در زبان قرآن هم امکان ثبوت حقیقت قرآنی وجود دارد. به طور مثال، کلمه «صراط» ۴۵ مرتبه در قرآن به کار رفته است و در همه موارد به جز دو مورد، به معنای طیب و راه غیر حسّی است، و شاید بتوان گفت کلمه «صراط» در لغت، برای طریق حسّی وضع شده است، اما در قرآن به جهت کثرت استعمال در طریق غیر حسّی، در همین معنا حقیقت شده و لذا تا زمانی که قرینه اقامه نشود، در معنای غیر حسّی ظهور دارد (رجبی، ۱۳۹۱، ۵۸-۵۹).

به نظر می‌رسد در واژگان قرآنی که مصداق مُلکی و ملکوتی دارند، و در لغت از ابتدا برای مصداق مُلکی، وضع صورت گرفته است، همین بحث قابل طرح است. البته در اصول فقه، نیز در مورد کثرت استعمال مستغنی از قرینه و ایجاد قرن اکید میان لفظ و معنا و در نهایت حصول وضع تعینی از سوی برخی اصولیون نظریه‌ای مطرح شده است (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳، ۱۲۰/۱ - ۱۲۶ و ۲۰۶). هرچند به نظر می‌رسد، «مجاز مشهور» تا زمانی که نسبت به حکایت‌گری لفظ از معنا، به پذیرش و اعتبار عقلانی یا همان جعل و وضع نرسد، به صرف قرن اکید، مستوجب وضع تعینی نمی‌گردد و اگر نحوه استعمال مجاز حقیقت گونه، به حدّی برسد که عرف در فهم مراد گوینده تردید کند، موافق نظر معروف در اصول، به دلیل پیچیده شدن کلام به آنچه که صلاحیت قرینه شدن را دارد (الاحتفاف بما یصلح للقرینیه و احتمال قرینیه الموجود)، لفظ مجمل می‌گردد (انصاری دزفولی، ۱۴۳۱، ۱۷۱/۱).

برخی دیگر از اصولیون معاصر معتقدند، یکی از قواعد بحث دلالت الفاظ، قاعده اولویت صدق بر معنای تام در مفاهیم مشکک^۱ است. با این توضیح که در اثر ایجاد رابطه‌ای که در پی وضع، میان لفظ و طبیعت معنا به وجود می‌آید، لفظ از ذات و حاق طبیعت و صرف و محض، حکایت می‌کند، و در نتیجه در آنجا که طبیعت از نظر وجودی، دارای مراتب مشکک است، مرتبه اعلی و مصداق کامل تر طبیعت، معیار سنجش سایر مراتب نازل تر است، و مراتب پایین تر، به میزان قرب و بُعد شباهت و میزان انسجامی که با آن مرتبه اعلی دارند، سنجیده می‌شوند و مصداقی که هیچ شباهتی با فرد اعلی نداشته باشد، خارج از آن طبیعت به شمار می‌رود. به طور مثال پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام مصداق کامل و تام الفاظ «شاهد» و «شهید» در عرف واژگان قرآنی (نساء، ۴۱؛ هود، ۱۷؛ بقره، ۱۴۳) به شمار می‌روند (اراکی، ۱۴۳۱، ۲۱۴/۱).

بر اساس این نظریه در بحث حاضر باید گفت: مفهوم حیات، مقول به تشکیک است، و توقع استعمال حقیقی لفظ «حی» در مورد هر مصداق آن با توجه به شأن و قابلیت حداعلی در آن مصداق، در دیدگاه عقلا و اهل لسان، سزاوار است.

بنابر این ممکن است گفته شود: در کلام خداوند که عالم به حقایق اشیاء است، در الفاظی که در ابتدا برای معانی مُلکی توسط انسان وضع شده‌اند و سپس در مورد معانی ملکوتی و غیر مادی به کار رفته‌اند، «حصول اشتراک معنوی میان جمیع مصداقی مُلکی و ملکوتی [مخصوصاً مصداقی ملکوتی که وجود کامل تری نسبت به موجودات مُلکی دارند]» تا جایی که فاصله مراتب پایین صدق معنا، از مرتبه اعلی، موجب خروج از موضوع له نمی‌شود، قابل انتظار است. و اگر کسی به دلیل تباعد معنای مُلکی و ملکوتی، قائل به ایجاد شدن «اشتراک لفظی میان معنای مُلکی و ملکوتی» در الفاظی مانند «صراط»، «حی»، «میّت»، «شهید» و مانند آن شود، برای استظهار معنای ملکوتی، قاعدتاً، نیازمند قرینه

۱. در علم منطق، مفاهیمی که صدق آن‌ها بر مصداقیشان تفضیل پذیر است را مفاهیم کلی مشکک می‌نامند (مظفر، ۱۳۸۴، ۴۷).

تعیین کننده می‌گردد. و اگر وضع تعینی در معنای ملکوتی به هیچ کدام از دو وجه فوق پذیرفته نشود، با صرف بیان اولویت و سزاواری نمی‌توان از اصالة الحقیقه دست برداشت و برای حکم کردن به استعمال در معنای ملکوتی، می‌بایست قرینه صارفه از معنای مجازی، پیدا نمود.

برخی اصولیون معاصر در مورد الفاظی همچون «عرش»، «کرسی»، «قلم»، «لوح»، که مصداق مُلکی و ملکوتی دارند، بر اساس قاعده «اشتراک معنوی کیفی و دلالت بر طبیعت معنا»، معتقدند معنای موضوع له این الفاظ، ذات و طبیعت این معانی هستند و نه صورت ها و اشکال عارضی آنها. به طور مثال معنای قلم «ما يُكْتَبُ به» است و استعمال لفظ «قلم» در معنای ملکوتی، استعمال حقیقی است؛ و اگر تردید بشود میان اشتراک لفظی و معنوی، بر اساس قاعده عقلایی «الألفاظ موضوعة للطبائع الصرفة والمعاني العامه»^۱، اصل بر اشتراک معنوی است (اراکی، ۱۴۳۱، ۲۰۶/۱).

در نتیجه بنا بر پذیرش اشتراک معنوی در واژه حیات و مشتقات آن، در مورد هر موجود، معنای حقیقی متناسب با آن اراده شده است. یعنی وقتی در مورد خداوند گفته می‌شود «حی»، کامل ترین وجود حیات به نحو استعمال حقیقی اراده شده است. وقتی در مورد انسان به کار می‌رود، بدون وجود قرینه، حمل بر معنای ملکوتی حیات یعنی حیات ایمانی و اخروی می‌شود، و وقتی در مورد حیوانات به کار می‌رود حیات حیوانی و در مورد گیاهان و طبیعت نیز، حیات نباتی مراد است.

اما به نظر می‌رسد در بحث حاضر، تفاوت و فاصله حیات ایمانی و ملکوتی، با حیات حیوانی، هر در حقیقت و واقعیت و هم در نحوه تعبیر از آن دو، آن قدر زیاد است که جمع کردن مصادیق آن دو زیر چتر معنایی جامع و پذیرش اشتراک معنوی آسان نیست. در قرآن کریم برای این دشواری و تقویت اشتراک لفظی، شواهدی وجود دارد. به طور مثال در قرآن خداوند ۵ مرتبه متّصف به «حی» شده است (بقره، ۲۵۵؛ آل عمران، ۱؛ طه، ۱۱؛ فرقان، ۵۸؛

۱. الفاظ برای صرف طبیعت و معانی کلی و دارای گستره و شمول وضع شده اند.

غافر، ۶۵). همچنین شهدای میدان نبرد که قطعاً حیات حیوانی ندارند، به صورت استعمال حقیقت گونه و بی‌نیاز از قرینه، «أحیاء» خوانده شده‌اند و کسانی که چنین عقیده‌ای ندارند به عدم شعور و درک کافی متّصف گردیده‌اند (بقره، ۱۵۴؛ آل عمران، ۱۶۹). از طرفی در آیه ۷ سوره روم می‌فرماید: برخی از مردم ظاهری از حیات دنیا را می‌دانند و از حیات اخروی غافل هستند (روم، ۷)؛ و در آیه ۲۴ سوره فجر می‌فرماید: برخی حسرت زدگان دوزخی خطاب می‌کنند: ای کاش برای حیات و زندگی ام، چیزی از پیش فرستاده بودم (فجر، ۲۴). همچنین در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌فرماید: این حیات دنیوی فقط سرگرمی بیهوده و بازیچه است و فقط حیات اخروی، زندگانی و حیات است، البته اگر می‌دانستند که نمی‌دانند (عنکبوت، ۶۴).

در توضیح چگونگی استشهاد به این استعمالات باید گفت: فارغ از تفسیر و تحلیل استعاره و اینکه مجاز لفظی است و یا عقلی و ادعایی (سبحانی، ۱۴۲۹، ۶۲/۱ - ۶۴)؛ و هرچند استعمال، اعم از استعمال حقیقی و مجازی است؛ اما وقتی استعمال، با حالت بی‌نیازی از قرینه معینه و یا صارفه، به کار می‌رود، و مخاطب احساس مجازگویی و عنایت پیدا نکند، در استعمال حقیقی ظهور دارد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳، ۲۰۶/۱؛ شبیری زنجانی، ۱۳۸۶، ۲/۲۳۳)؛ و لذا استعمال واژه حیات و مشتقات آن در این موارد، متعین در معنای ملکوتی است. همچنین این شواهد می‌توانند به عنوان قرائن معینه معنای ملکوتی نسبت به معنای اراده شده از «حیّ» و «میّت» در مورد انسان، قابل استناد باشند، به طوری که اراده خلاف این معنا نیازمند قرینه است. همان طور که انسان مؤمن به دلیل بینایی و شنوایی ملکوتی و ایمانی، به نحو استعمال بی‌نیاز از قرینه بر تعیین یا صارف از مجاز، «حیّ» خوانده شده و انسان کافر، به دلیل کوری و کری باطنی نسبت به ندای ملکوتی خداوند، به همین صورت، «میّت» خوانده شده است (نمل، ۸۰ - ۸۱؛ فاطر، ۱۹ - ۲۲؛ انعام، ۳۶؛ یس، ۷۰)^۱. و تنها در نتیجه لَبَّیک به ندای رسول الله و داشتن ایمان و عمل صالح،

۱. «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ* وَ مَا أَنْتَ بِهَادِيَ الْعُمَىٰ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ

صادق علیه السلام نقل کردند که فرمودند: انسان مؤمن وقتی [به ظاهراً] می‌میرد، [در حقیقت] می‌ت نمی‌باشد، زیرا همانا می‌ت تنها انسان کافر است، زیرا خداوند می‌فرماید: خداوند «حی» را از «می‌ت» خارج می‌کند و «می‌ت» را از «حی» خارج می‌سازد و مراد خداوند این است که «مؤمن» را از «کافر» و «کافر» را «مؤمن» بیرون می‌آورد» (صدوق، ۱۴۱۴، ۵۶؛ همان، ۱۴۰۳، ۲۹۰-۲۹۱).^۱

دلالت این حدیث بر مدعا روشن است؛ زیرا در روایت می‌فرماید انسان مؤمنی که می‌میرد، می‌ت نیست. یعنی هرچند روح حیوان از او قبض می‌شود، وقتی روح الایمان دارد، معنای

۱. «و بهذا الاسناد سُئِلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمَوْتِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ التَّصَدِيقُ بِمَا لَا يَكُونُ حَدَّثِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا مَاتَ لَمْ يَكُنْ مَيِّتًا فَإِنَّ الْمَيِّتَ هُوَ الْكَافِرُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ يَعْنِي الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ وَالْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ» (شيخ صدوق، ۱۴۰۳، ۲۹۰-۲۹۱). تعلیق سند مذکور به این سند انجام شده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفْتِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ «ابن غضائری محمد بن قاسم، ابو الحسن استرآبادی گرگانی را بسیار دروغگو و ضعیف دانسته که از دو فرد مجهول روایت می‌کند، و تفسیری که از امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده را هم در حالی که مطالب ناشناخته و نامتناسب با ائمه دارد، جعلی و موضوع توسط سهل دیباجی می‌داند. مجلسی اول و دوم (قدس سرهما) نظر ابن غضائری را به دو دلیل باطل دانسته اند. دلیل اول، ترصی شیخ صدوق بر ابو الحسن گرگانی که به دلیل نزدیکی زمان و تلمذ نزد او حتما استاد خود را می‌شناخته است. و دلیل دوم این که باتوجه به اعتماد او و همچنین شهید ثانی و دیگر علما به این تفسیر و عدم اشکال به آن، و همخوانی با معارف اهل بیت علیهم السلام اتهام به جعلی بودن وجهی ندارد. محقق خوبی (قده) در معجم رجال الحدیث بیان می‌دارد که به دلیل نقل روایت شیخ صدوق از ابو الحسن گرگانی در کتاب من لایحضره الفقیه، و همچنین ترخم و ترصی بر او، بعید نیست که شیخ صدوق بر او اعتماد و اطمینان داشته است. (ترابی شهرضایی، ۱۴۳۱، ۴۴۶). با جستجوی انجام شده می‌توان گفت: روایتی که محقق خوبی آن را مؤید اعتماد شیخ صدوق بر تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام دانسته است، روایتی است که در بحث تلبیه حج، در کتاب من لایحضره الفقیه، از تفسیر وی نقل کرده است که به گفتگوی خداوند با حضرت موسی علیه السلام با موضوع عظمت پیامبر خاتم و آل او علیهم السلام و امت ایشان پرداخته است و نکته فقهی ندارد (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳۲۸/۲).

حقیقی میّت را ندارد و حیّ است، نه این که مجازاً به او حیّ گفته می شود. و این استدلال با استشهاد به آیه انجام شده، یعنی استعمال «حیّ» و «میّت» در آیه استعمال حقیقی است و معنای ملکوتی حیات اراده شده است.

در تفاسیر اثری اهل سنّت نیز روایاتی از جناب سلمان فارسی (رضوان الله علیه) با همین مضامین نقل شده است (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۵/۲).

همچنین در رابطه با آیه ۲۵ سوره فتح و عبارت «تزیّلوا» یعنی جداسازی مؤمنین از کفار، نیز در برخی روایات، خارج شدن فرزندان مؤمن از صلب کفار و فرزندان کافر از صلب مؤمنین بیان شده است (شیخ صدوق، ۱۳۹۵، ۶۴۱/۲ - ۶۴۲). در روایت شیخ صدوق (قده) به عدم ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تا زمان ظهور نسل های مؤمن و انقلابی که امانت های الهی در صلب کفار و منافقین، محسوب می شوند، اشاره شده است (همان).

در تاریخ اسلام نیز مصادیق متعدّدی برای این سنّت الهی یافت می شود. همان طور که در حلقه اولین یاران انقلاب پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، مؤمنینی حضور یافتند که تربیت شده والدین مشرک و متأثر از محیط کفر و جهالت بودند و به تعبیر آیه ۲۹ سوره فتح رویش های انقلاب محمّدی محسوب می شوند. افرادی همچون شهید حنظله غسیل الملائکه که فرزند ابو عامر کافری بود که از دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شد و همسر فداکار او نیز دختر عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقین مدینه بود (سبحانی، ۱۳۸۶، ۵۳۴ - ۵۳۶). و یا خالده دختر أسود بن یغوث کافر که بنا بر روایتی از پامبر صلی الله علیه و آله مصداق سنّت الهی «إخراج الحی من المیت» می باشد (سیوطی، ۱۴۰۴، ۱۶/۲). بلکه به تعبیر برخی مفسرین معاصر، تربیت شدن حضرت ختمی مرتبت از عرب اُمّی، می تواند مصداق دیگری از خروج زنده از مرده باشد، چنانکه بسیاری از پیامبران از قبیله های محروم فرهنگی برخاستند. از سوی دیگر خروج و بروز فرزند کافری همچون پسر نوح از شیخ الانبیاء (علی نبینا و آله و سلّم)، نموداری از خروج مرده از زنده است (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۶۲۰/۱۳).

ارتباط رویش های انقلاب اسلامی با سنّت الهی «إخراج الحی من المیت»

باتوجه به تحلیل‌های انجام شده در قسمت قبل می‌توان گفت: در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران مراد خداوند این است که: پروردگاری که مالک مُلک و سلطنت است؛ قدرت دارد مُلک، سلطنت، عزّت و خیرات را به مؤمنین و نسل‌های جدید انقلاب اسلام بدهد و به واسطه این اظهار اقتدار و شوکت که روشنایی و نور افشانی می‌یابد، حیات توحیدی را برای ایشان فراهم نماید (طباطبایی، ۱۴۲۲، ۱۵۸/۳). این جمع‌بندی از محتوای دو آیه ۲۶ و ۲۷ سوره آل عمران، با آیات قبل ارتباط پیدا می‌کند (همان، ۱۴۷/۳)، و با شأن نزول روایت شده در مورد این آیات نیز سازگار است. زیرا در مورد شأن نزول این آیات روایت شده است: سلطنت و حاکم شدن ایمان و توحید در سرزمین‌های کفار مثل روم و ایران در آینده، و پیروزی نهایی انقلاب اسلامی پیامبر خاتم^ﷺ در حیطه قدرت خداوندی است که عطای هر رزقی به خواست او صورت می‌گیرد (طبرسی، ۱۴۲۵، ۲۶۹/۲). بنابراین هرچند ریزش‌هایی در میان طرفداران انقلاب رخ دهد؛ رویش و تربیت نیروهای مؤمن، بصیر و توانمند جهت تحقق آرمان‌های عدالت گستر و توحیدی پیامبر و اوصیاء ایشان^(صلوات الله علیهم اجمعین)، در حیطه قدرت خداوند بوده و بر اساس سنت الهی «إخراج الحیّ من المیت» به طور مستمر انجام می‌شود؛ که امیدواریم در گام دوم انقلاب اسلامی ایران، شاهد مصادیق روز افزون این سنت الهی باشیم.

۵. نتیجه‌گیری

بر اساس مطالعات تفسیری انجام شده، پاسخ سؤالات تحقیق در قالب نتایج ذیل به دست می‌آیند:

یکی از مستندات سنت الهی «إخراج الحیّ من المیت» آیه ۲۷ سوره آل عمران است. برخی مفسرین در این آیه «إخراج» را به تبدیل کردن، تفسیر کرده‌اند که این نظریه دارای اشکالات متعددی از جمله مخالفت با اصالة الحقیقه و اصالة الظهور است. در این آیه استعمال «حیّ» و «میت» در مورد انسان مؤمن و کافر، حتی بر اساس مجاز عقلی دانستن استعاره و نظریه حقیقت ادعائی، استعمال مجازی نیست. اگر نگوئیم معنای اصلی واژگان

قرآنی «حیّ» و «میت» که دارای مصادیق مُلکی و ملکوتی هستند، همان معنای ملکوتی است و اراده خلاف آن، نیازمند قرینه است؛ و یا اگر در وضع اختصاصی برای معنای ملکوتی تردید بشود؛ ممکن است گفته شود: معنای موضوع له این واژگان، معنای جامع حیات نسبت به داشتن آثار مطلوب هر موجود حیّ، و به عبارت دیگر مشترک معنوی است؛ که یک مصداق حقیقی و نه ادّعایی آن، حیات ایمانی انسان مؤمن است. پذیرش اشتراک لفظی این دو واژه نسبت به معنای مُلکی و ملکوتی، در قرآن، بعید به نظر می‌رسد. تفسیر روایی این آیه نیز مؤید استعمال حقیقی این دو واژه در مورد انسان مؤمن و کافر است. سنّت الهی إخراج حیّ از میت و إخراج میت از حیّ، یکی از سنّت‌های مطلق و غیر مشروط خداوند به شمار می‌رود و بر قدرت مطلق خداوند دلالت دارد. این سنّت الهی، می‌تواند نویدی امیدبخش برای ظهور، بروز و رویش نسلی جوان، مؤمن و انقلابی از درون ریزش‌های انقلاب در گام دوم انقلاب اسلامی ایران محسوب شود.

۶. منابع و مآخذ

القرآن الکریم ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۱. اراکی، محسن، ۱۴۳۱ق، اصول فقه نوین، قم، اول، مجمع الفکر الاسلامی.
۲. ابن فارس، احمد، ۱۴۲۹ق، معجم مقاییس اللغة، بیروت، اول، دار إحياء التراث العربی.
۳. انصاری دزفولی، مرتضی، ۱۴۳۱ق، فرائد الأصول، قم، یازدهم، مجمع الفکر الاسلامی.
۴. ترابی شهرضایی، اکبر، ۱۴۳۱ق، الموسوعة الرجالية المیسرة، [زیر نظر آیه الله جعفر سبحانی]، قم، سوم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۵ش، تفسیر تسنیم، قم، پنجم، إسرائ.
۶. حسنی، سعید، ۱۳۹۸ش، درآمدی بر جهان بینی اسلامی، اراک، اول، جهاد دانشگاهی.
۷. خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۹۸ش، دولت اسلامی (مکتب انقلاب اسلامی)، قم، اول، معارف.

۸. خامنه‌ای، سید علی، ۱۳۹۷ش، بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی،
[/www.leader.ir/fa/content/22762](http://www.leader.ir/fa/content/22762)

۹. خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۸۹/۱۲/۲ش، بیانات به مناسبت میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم،
[/www.leader.ir/fa/speech/7823](http://www.leader.ir/fa/speech/7823)

۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۹۱/۷/۲۲ش، بیانات در دیدار با خانواده معظم شهدا و
ایشانگزان، [/www.leader.ir/fa/content/9979](http://www.leader.ir/fa/content/9979)

۱۱. خامنه‌ای، سیدعلی، ۱۳۹۴/۱۰/۱۹ش، بیانات به مناسبت قیام نوزدهم دی،
[/www.leader.ir/fa/content/14027](http://www.leader.ir/fa/content/14027)

۱۲. خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۳۰ق، کفایة الاصول، قم، ششم، آل البيت لإحياء التراث.

۱۳. دژکام، لطف الله و محمد عباس زاده جهرمی، ۱۳۸۸ش، حیات از منظر قرآن و
فلاسفه غرب و شرق، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره سوم.

۱۴. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۲۷ق، مفردات الفاظ القرآن، قم، دوم، طلیعة النور.

۱۵. رجیبی، محمود، ۱۳۹۱ش، روش تفسیر قرآن، قم، پنجم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۶. رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۸ش، زبان قرآن عرف عام یا خاص، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره سوم.
۱۷. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۶ش، فروغ ابدیت، قم، بیست و پنجم، بوستان کتاب.
۱۸. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۰ق، مفاهیم القرآن، قم، دوم، مؤسسه امام صادق ع.
۱۹. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۹ق، تهذیب الأصول، [تقریر دروس خارج اصول امام خمینی ره]، قم، دوم، نشر آثار امام خمینی.
۲۰. سلیمانی، جواد، ۱۳۹۲ش، فلسفه تاریخ، قم، اول، جامعه المصطفی.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ق، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، اول، کتابخانه آیه الله مرعشی.
۲۲. شبیری زنجانی، سیدموسی، ۱۳۸۶ش، کتاب الصوم، [تقریر دروس خارج فقه آیه الله زنجانی]، قم، اول، رأی پرداز.
۲۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۴۳۰ق، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، قم، سوم، نشر آثار آیه الله صافی گلپایگانی.
۲۴. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۹۵ق، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، دوم، اسلامیة.
۲۵. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۴ق، اعتقادات الإمامیه، قم، دوم، کنگره شیخ مفید.
۲۶. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۳ق، معانی الأخبار، قم، اول، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۷. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، قم، دوم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۲ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، دوم، الأعلمی.
۲۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۳۰ق، نهاية الحکمة، قم، پنجم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۰. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۲۵ق، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، دوم، الأعلمی.

۳۱. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، اول، دارالمعرفه.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تهران، چهارم، دارالکتب الاسلامیه.
۳۳. محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۸۹ش، میزان الحکمه [به همراه ترجمه]، قم، یازدهم، دارالحديث.
۳۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۰ش، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، قم، اول، مؤسسه امام خمینی.
۳۵. مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت، سوم، دارالکتب العلمیه.
۳۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴ش، قیام و انقلاب مهدی ع از دیدگاه فلسفه تاریخ، قم، بیست و هفتم، صدرا.
۳۷. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶ش، جهان بینی توحیدی، قم، بیست و سوم، صدرا.
۳۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۷ش، آینده انقلاب اسلامی ایران، قم، بیست و هفتم، صدرا.
۳۹. مظفر، محمدرضا، ۱۳۸۴ش، دروس فی علم المنطق، قم، اول، حوزه علمیه خواران.
۴۰. مظفر، محمدرضا، ۱۴۳۰ق، اصول الفقه، قم، هشتم، دارالتفسیر.
۴۱. واعظ حسینی بهسودی، سیدمحمد، ۱۴۳۴ق، مصباح الاصول، [تقریر دروس خارج اصول آیه الله خویی]، قم، دوم، فقاها.
۴۲. هاشمی، احمد، ۱۳۸۸ش، جواهر البلاغه، [تحقیق: سیدکاظم شامیری اصفهانی، عبدالحمید مردانی، محمد عبدالحمید، نوراله عطاردی تهرانی]، قم، اول، تألیف متون حوزه علمیه قم.
۴۳. هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، ۱۴۳۳ق، بحوث فی علم الاصول، [تقریر دروس خارج اصول آیه الله سیدمحمدباقر صدرا]، قم، اول، فقه و معارف اهل بیت ع.